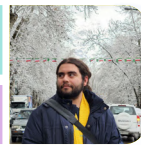


همبند ناهمبند

[علی الماسی]



انجمن علمی برای بعضی‌هایمان یادآور خاطرات خوب است؛ پیدا کردن دوستان جدید، تجربه‌ی فعالیت‌هایی که ده سال هم که بگذرد، باز از به یادآوردنشان لبخند روی لبمان می‌نشیند، یاد گرفتن و یاد دادن و البته همزمان با آن، خوش گذراندن. چه بسا بعضی‌هایمان چندتا از «اولین»‌های دوران دانشجویی یا زندگی‌مان را در انجمن علمی گذرانده‌ایم؛ اولین بار که با کسی که بعداً صمیمی‌ترین دوستان شد آشنا شدیم؛ اولین بار که اسم فلان فیلد، که امروز داریم داخلش ریسرچ می‌کنیم، به گوشمان خورد؛ اولین بار که اعتماد به نفس از دست‌رفته‌مان را پیدا کردیم؛ یا اولین بار که فهمیدیم در کاری که این روزها مشغولیت تمام‌وقتمان شده، چقدر خوب هستیم. راستش هر چقدر زمان می‌گذرد، همین اولین‌هایی که در همبند برایمان اتفاق افتاده، آن را برایمان جادویی‌تر می‌کند. جادویی که بعید می‌دانم چیزی باشد جز تجمعی از مهربانی، دلسوزی و شور و اشتیاق همبندی‌ها در طول سالیانی که همبند را آجر به آجر (شاید بهتر باشد بگوییم «برنامه به برنامه») ساخته‌اند.

با این همه، برای خیلی‌های دیگر که با ما هم‌کلاسی و هم‌دانشکده‌ای هستند، همبند چیزی نیست جز جعبه‌ی سیاهی که از آن سخنرانی و برنامه‌ی علمی بیرون می‌آید. آن اتاقی که برای ما همبندی‌ها جایی است که وقتی حوصله‌مان از کارهای روزمره سر می‌رود، سری به آن می‌زنیم تا سر کیف بیاییم، برای آن‌ها جایی است که پاتوق چند دانشجوی عجیب است که صبح تا شب آن‌جا پلاسند، دور هم جمع می‌شوند و کارهایی می‌کنند که «اگر» هم به درد بخورد، فقط به درد خودشان می‌خورد. بعضی‌هایشان چیزهایی در مورد «صنفی» یا «همبند» شنیده‌اند، اما

هیچ‌وقت فرقی‌شان را نفهمیده‌اند. بعضی‌هایشان در بعضی سمینارها یا برنامه‌های علمی شرکت کرده‌اند، و شنیده‌اند همبند آن‌ها را برگزار کرده؛ ولی اگر از آن‌ها بپرسی «همبند چیه؟»، در جواب بیشتر از یک «ما هم تهش نفهمیدیم والا به خدا» نصیبت نمی‌شود. حتی وقتی با کمال تعجب ازشان می‌پرسی «یعنی تا حالا تو انتخابات همبند رأی ندادی؟»، احتمالاً بعد از یک خنده‌ی حواس‌پرتانه می‌گویند «آها... یه انتخاباتی بود که بچه‌ها گفتن برید رأی بدید و ما هم رفتیم دادیم... پس اون همبند بود؟ اصن همبند ینی چی؟». شما که الان حوصله‌تان کشیده که این فایل پی‌دی‌اف را دانلود کنید (یا شاید هم دارید فایل چاپی‌اش را می‌خوانید) و از بین این همه متن رسیده‌اید به این یکی، که نویسنده‌اش هم دیگر پیرمردی شده است و احتمالاً رفیق فابتن نیست که به خاطر گل رویش نشسته باشید متنش را بخوانید، و بعد از خواندن این همه آسمان ریسمانی که بافته به این‌جای متن هم رسیده‌اید، یحتمل در زمره‌ی همان گروه اول هستید! البته باکی نیست. روی سخن من هم قرار است بیشتر با همان گروه اول باشد. با این همه، همین الان موقع نوشتن این متن برایم قابل تصور است که با خواندن بند قبل، حسابی زورتان گرفته از کسانی که قدر زحمات شما (یا دوستان همبندیتان) را نمی‌دانند؛ آنقدر که حتی خبر ندارند فرق همبند و صنفی و بسیج و گروه پژوهشی و هیئت دانشکده (!) چیست (ایضاً فرق بین گذر و پیوست و ریسمان و راستا و همبند کلاب و مینی‌کورس و وبینار و الخ). «چه معنی دارد!»... نه؟

شاید من هم سه چهار سال پیش حق را به آن‌ها که زورشان گرفته می‌دادم؛ و هیچ بهانه و توجیهی را قابل قبول نمی‌دانستم که کسی همبند را نشناسد، یا خدای ناکرده زبانم لال، از همبند خوشش نیاید. این روزها اما با گروه دوم هم‌دل‌تر شده‌ام و باور

دارم که چندان دور از ذهن هم نیست که تصور کسی راجع به همبند، چنین باشد. همبندی‌ها یک شعار دارند که می‌گویند «همه‌ی دانشجوی‌های دانشکده عضو همبندند». این روزها فکر می‌کنم که این هم یکی دیگر از آن شعارهاست که فقط شعارند؛ پوچ و توخالی. واقعیتی که من می‌بینم این است که همبند برای عده‌ای خاص است؛ و خیلی‌ها که هم‌تیپ و هم‌سنخ با آن عده‌ی خاص نیستند، حتی اگر بخواهند هم جایی در همبند ندارند. «خب چه کنیم؟ آیا تقصیر ماست؟ ما که این همه مجمع عمومی داریم. در اتاقمان هم که به روی همه باز است. دبیرمان هم که یک‌بند جلوی دانشکده پلاس است و دارد سیگار می‌کشد. کدناک و یلدا هم گذاشته‌ایم که جوان‌ترها به واسطه‌ی آن‌ها همبند را بشناسند. یک کانال فانتزی با اکانت پریمیوم تلگرام ساخته‌ایم و گروهی هم ضمیمه‌اش کرده‌ایم که مردم بیایند حرف دل‌شان را بزنند. چطور امیر اصغری از آن ور دنیا می‌آید و راجع به هر چیزی نظر می‌دهد، ولی دانشجوی دانشکده‌ی ریاضی فضا ندارد که بیاید در همبند مشارکت کند؟»

چه عرض کنم. حرف‌هایتان متینند، ولی همان‌طور که می‌بینیم هیچ‌کدام از موارد بالا، چاره‌سازی برای مشکل ما نبوده‌اند. اولین مقصود من از نوشتن این متن این است که به این پذیرش همگانی بین خودمان برسیم که این مشکل وجود دارد. کدام مشکل؟ این‌که بر خلاف شعار همیشگی‌مان، «همه‌ی دانشجوی‌های دانشکده عضو همبند نیستند!». راستش، فکر می‌کنم اولین قدم در یافتن راه‌حلی برای مشکل این است که آن آدم‌های بند دوم را «ببینیم»! به باور من، همبندی‌ها (که خودم هم یک سال در زمره‌شان بودم) همیشه آن‌ها را نادیده گرفته‌اند. همیشه از این شکوه کرده‌ایم که چرا برنامه‌های علمی و غیرعلمی در سطح لالیگا برگزار می‌کنیم ولی از چند صد نفر عضو دانشکده، بیست نفر هم در آن برنامه‌ها شرکت نمی‌کنند؛ ولی هیچ‌وقت



دوره‌ی آموزشی و کسب تجربه از بزرگترهای همبندی‌شان را داشت. تجربه‌ای که در کنار اشتیاق ایجاد شده در پی لذت‌های فعالیت‌های فوق‌برنامه، آن‌ها را با احتمال بالایی به همبندی‌های آینده تبدیل می‌کرد. در نظر من آنچه که در بالا به آن اشاره کردم، راه‌حل‌هایی کلاسیک هستند. خلاقیت شما بدون شک می‌تواند راه‌حل‌هایی بسیار هیجان‌انگیزتر و کارا تر پیش پای همبند بگذارد. تنها کاری که لازم است انجام دهید این است که «غیرهمبندی‌ها را به رسمیت بشناسید!»

درست و حسابی نرفته‌ایم و از همان‌ها که نمی‌آیند بپرسیم که چرا نمی‌آیند. شاید اصلاً داریم اشتباه می‌زنیم! می‌خواهیم به هم‌دانشکده‌ای‌هایمان کمک کنیم و ایده‌هایی هم در ذهن داریم، اما آن‌ها اصلاً نیازی به این دست کارهای ما ندارند. می‌خواهیم پویایی علمی دانشکده را بیشتر کنیم و از رخوت علمی هم‌دانشکده‌ای‌ها بکاهیم، اما چیز اشتباهی را به عنوان عامل این رخوت هدف گرفته‌ایم. چگونه خواهیم فهمید چنین است یا نه؟ با «دیدن» غیرهمبندی‌ها.

راه‌حل‌های دیگری هم به ذهن می‌رسد؛ راه‌حل‌هایی که تا چند سال قبل، به عنوان یک روتین در فعالیت‌های همبند جریان داشتند؛ اما این‌روزها ظاهراً از یاد رفته‌اند. در سال‌های اخیر کمتر می‌بینم که همبندی‌ها به سراغ غیرهمبندی‌ها بروند و از آن‌ها دعوت (خواهش!) کنند که به کمک‌شان بیایند. این در حالی است که تا جایی که من به خاطر دارم، تا یکی دو سال پیش، چنین دعوت‌هایی اصلی‌ترین تأمین‌کننده‌ی سرمایه‌ی انسانی و معنوی همبند بود. بسیاری از آدم‌های درجه‌ی یک دانشکده هستند که خودشان اهل این نیستند که بیایند و ایده بزنند و پیشنهاد دهند و راهنمایی کنند، اما اگر به سراغشان بروید و از آن‌ها کمک بخواهید، دست رد به سینه‌تان نمی‌زنند. از سوی دیگر، در گذشته این سنت وجود داشت که همبندی‌ها سعی می‌کردند با سپردن برخی مسئولیت‌ها (که اتفاقاً مسئولیت‌های کم‌اهمیتی هم نبودند) به جوان‌ترهایی که چندان هم تا آن موقع روحیه‌ی همبندی‌بودن از خودشان نشان نداده بودند، برخی از لذت‌های یادشده در بند اول این نوشته را به آن‌ها بچشانند. چنین مسئولیت‌سپاری‌هایی، نه تنها به صورت موضعی منتج به ارتقای کیفیت فعالیت‌های همبند می‌شد، بلکه برای آن جوان‌هایی که بهشان مسئولیت سپرده شده بود، حکم یک